

## باسمه تعالی

- ۲ ..... **مقدمه واجب**
- ۲ ..... **تقسیمات واجب**
- ۲ ..... **تقسیم اول: واجب مطلق و مشروط**
- ۲ ..... **تعریف مطلق و مشروط**
- ۲ ..... **رجوع شرط به هیئت یا ماده**
- ۳ ..... **دو دلیل برای رجوع قید به واجب**
- ۳ ..... **دلیل اول: قابل تضییق نبودن معانی حرفیه**
- ۳ ..... **شبهه اخص از مدعا بودن دلیل اول و جواب آن**
- ۳ ..... **جواب اول مرحوم آخوند از دلیل اول: جواب مبنایی**
- ۴ ..... **جواب دوم: قابل تقیید بودن معنای حرفی**
- ۴ ..... **اشکال در تقریب مرحوم آخوند و صحت ارتکاز ایشان**
- ۵ ..... **قابل تعلیق بودن معانی جزئیه**

**موضوع:** بررسی کلام مرحوم آخوند / تقسیمات واجب / مقدمه واجب

**خلاصه مباحث گذشته:**

بحث شرط متاخر تمام شد. استاد فرمود: از نظر ما شرط متاخر اشکالی ندارد. بعد از این مطلب، وارد بحث تقسیمات واجب شدند. در این جلسه به بررسی اقسام واجب پرداخته می شود.

## مقدمه واجب

## تقسیمات واجب

### تقسیم اول: واجب مطلق و مشروط

#### تعریف مطلق و مشروط

مرحوم آخوند فرموده است: «ظاهراً تعبیر علماء در رابطه با مطلق و مشروط، همان معنای لغوی و عرفی است. یک معنای جدیدی را ابداع نکرده اند. مطلق و مشروط به همان معنای عرفی استعمال کرده اند. واجب مطلق، واجبی است که قید ندارد. واجب مشروط هم واجبی است که قید دارد. مطلق و مقید نیز دو امر اضافی هستند. ممکن است واجبی نسبت به چیزی مطلق باشد و نسبت به چیز دیگری مشروط باشد و واجب دیگری عکس این مطلب باشد. مثلاً نماز نسبت به زوال شمس مشروط است اما نسبت به استطاعت مالی مطلق است. حج نسبت به استطاعت مقید است و نسبت به زوال شمس مطلق است. اساساً مطلقى که از هر حیث مطلق باشد، نداریم. هر واجبی نسبت به شرائط عامه تکلیف مقید است. این مطلب متین است. وقتی علمای اهل لسان (حتی پیغمبران) یک لفظی را استعمال می کنند، ظهور در معنای عرفی دارند.

#### رجوع شرط به هیئت یا ماده

اشکال در این است که واجب را تقسیم به واجب مطلق و مشروط می کنند. سوال این است که در واجب مطلق، وجوب مطلق است یا واجب مطلق است؟ و هکذا نسبت به واجب مشروط. مشهور (از جمله مرحوم آخوند) گفته اند: منظور این است که وجوب مشروط است. شرط در واجب مشروط، به وجوب تعلق دارد. به هیئت تعلق دارد. قید به ماده تعلق ندارد. پس تعبیر به واجب مطلق و مشروط مسامحه است. مثلاً وجوب حج، مشروط به استطاعت است. به مرحوم شیخ انصاری نسبت داده شده است که در واجب مشروط، شرط به واجب تعلق دارد و وجوب مطلق است. مثلاً وجوب در حج مطلق است و استطاعت تعلق به حج دارد. ظاهراً مرحوم آخوند مطارح را بررسی کرده است و این مطالب را به

۱ کفایه الاصول، آخوند خراسانی، ج ۱، ص ۹۴.

۲ مطارح الانظار، الشیخ المرتضی الانصاری، ج ۱، ص ۲۳۵.

مرحوم شیخ نسبت داده است. مرحوم نائینی فرموده است: ما از مرحوم شیرازی این مطلب را پرسیدیم و این نسبت را انکار کرد.

## دو دلیل برای رجوع قید به واجب

### دلیل اول: قابل تضییق نبودن هیئت

وجوب مفاد هیئت است و هیئت است که دلالت بر وجوب می‌کند. هیئت نیز معنای حرفی است و معنای حرفی غیر مستقل است. مشهور می‌گویند: موضوع له معانی حرفی جزئی است و جزئی هم چون سعه ندارد، قابل تضییق نیست. پس محال است که قید و شرط به وجوب (که معنای حرفی است و مفاد هیئت است) تعلق داشته باشد. هر چند که ظاهر خطاب این است که قید به وجوب برگردد، ولی با این قرینه باید دست از این ظهور برداشت. مثلاً وقتی گفته می‌شود: ان جائك زيد فاکرمه ظهور در این دارد که وجوب مقید است؛ چون وجوب عمود کلام است. اما باید به ماده اکرام برگردد. در حقیقت شیخ انصاری واجب مشروط، همان وجوب معلق است.

### شبهه اخص از مدعا بودن دلیل اول و جواب آن

این دلیل هر چند که اخص از مدعا است؛ چون این دلیل مخصوص مواردی است که وجوب از هیئت به دست بیاید. اما اگر در جایی وجوب را از معنای اسمی به دست بیاوریم مانند اذا زالت الشمس وجبت الصلاة؛ وجبت عام است و قابل تقيید است، دیگر این دلیل جاری نیست. اما می‌توان دفاع کرد که غالباً واجبات (مطلق و مشروط) از اوامر و نواهی به دست آمده اند. شان شریعت امر و نهی کردن است. اقم الصلاة طرفی ..... اقيموا الصلاة.....

### جواب اول مرحوم آخوند از دلیل اول: جواب مبنایی

مرحوم آخوند فرموده است: حروف مانند اسماء هستند. یعنی موضوع له حروف عام است. «من» برای ابتدائیت کلی وضع شده است. جزئیت از جانب استعمال پدید آمده است. وقتی متکلم می‌گوید: سرت من البصرة، معنای ابتدائی انداکی پیدا می‌کند. این معنای اندکاکی از ناحیه استعمال پدید آمده است و الا معنای «من» ابتدائیت انداکیه غیر مستقلة کلی است و قابل انطباق بر

۱ اجود التقريرات، نائینی، ج ۱، ص ۱۳۱.

۲ کفایه الاصول، آخوند خراسانی، ج ۱، ص ۹۷.

کثیرین است. یا مثلاً اقم الصلاة کلی است و معنای آن اقامه کلی نماز است. وقتی استعمال می‌شود، یکی از اقم ها ایجاد می‌شود و جزئی می‌شود. پس معنای حرفی قابل تقييد است.

### جواب دوم: قابل تقييد بودن معنای حرفی

در ادامه مرحوم آخوند فرموده است: سلمنا که معنای حروف، جزئی است و قابل تضییق نیست. گفته می‌شود که بعد از تحقق معنای حرفی، قابل تضییق نیست. اما قبل از تحقق (چون در مرحله مفهوم است) می‌توان به صورت عام تصور کرد و آن را تقييد کرد. مثلاً ابتدای سیر از فلان نقطه در ساعت فلان را تصور کرد و بعد با دو دال آن را بیان کرد. یک دال ( همان من ) برای بیان سیر از فلان نقطه باشد و دال دیگر برای بیان قید که فلان ساعت است، باشد. خلاصه کلام مرحوم آخوند این است: می‌توان معنای جزئی را تصور کرد. وقتی که تصور شد، کلی است و می‌توان آن را تضییق کرد. مثلاً ابتدای سیر از بصره را تصور کنیم. این تصور کلی است. بعد آن را به فلان ساعت تضییق کنیم. بعد از این عملیات، معنای جزئی را با «من» بیان کنیم و قید را نیز با دال دیگری بیان کنیم. **ارتکاز ما این مطلب** را تصدیق می‌کند که ما معنای جزئی را به صورت کلی تصور کنیم. مثلاً زید که اسم علم است جزئی است. ما می‌توانیم زید را در ذهن با قید قیام تصور کنیم و آن را تضییق کنیم.

### اشکال در تقریب مرحوم آخوند و صحت ارتکاز ایشان

اشکال مبنایی مهم نیست چون فنی نیست. مهم اشکال بنایی است. مطلبی که مرحوم آخوند فرمود، با مبنای مشهور سازگاری ندارد. مشهور می‌گویند: ذات معنای حرفی یک معنای جزئی است. مثلاً «من» برای یک سیر از بصره وضع شده است. بنا بر این چیزی که جزئی است دیگر قابل تضییق نیست. ظاهراً در ذهن مرحوم آخوند این مطلب است که هر چند که معانی هیئات جزئی هستند اما جزئی نسبت به حالاتش سعه و ضیق دارد. مثلاً زید برای هیکل خارجی وضع شده است. اما می‌توان زید در حال قیام، فرض شود. پس هر چند که زید معنای جزئی دارد اما اطلاق احوالی دارد. یا مثلاً سیر از بصره جزئی است که گاهی اوقات ساعت هشت صورت می‌گیرد و گاهی اوقات ساعت نه صورت می‌گیرد. ارتکاز مرحوم آخوند صحیح عمل کرده است اما بیانش ناتمام است. زیرا مراد مشهور این است که ذات معنای حرفی قابل تقييد نیست و تصور معنای جزئی همان واقعیت جزئی است که قابل تضییق نیست. تصور معنای من، موضوع له من نیست بلکه خارج موضوع له است. ما گفتیم که همان

۱ کفایه الاصول، آخوند خراسانی، ج ۱، ص ۹۷.

خارج ممکن است چند حالت داشته باشد. پس اشکال ندارد که هم جزئی باشد و هم قابل تقييد باشد. همین که یک واقعیت خارجی دارد اما متصف به دو حالت می شود، برای تضییق کفایت می کند.

### قابل تعلیق بودن معانی جزئیّه

مرحوم اصفهانی فرموده است: <sup>۱</sup>هر چند که معنای هیئات حرفی هستند و معنای حرفی جزئی است و جزئی قابل تضییق نیست. اما جزئی قابل تعلیق هست. برای واجب مشروط، قابلیت تعلیق داشتن، کفایت می کند. اگر ما وجوب جزئی حج را معلق به استطاعت کنیم، کفایت می کند. ما (استاد) مویدی را اضافه می کنیم. شیخ در باب انشائیات تعلیق را پذیرفته است با این که معنای انشائی جزئی است و قابل تعلیق نیست (بعت یا هست یا نیست) اما منشا (که جزئی است) قابل تعلیق است. با بعت یک بیع خاصی ایجاد می شود که قابل تعلیق است اما اجماع داریم که در خصوص بیع، تعلیق باطل است. با این که منشا به انشاء، جزئی است ولی قابل تعلیق است. در محل کلام نیز گفته می شود که وجوب حج معلق بر استطاعت شده است. نه اینکه وجوب حج مشروط به استطاعت باشد. مثلاً با فاکرمه یک وجوب شخصی ایجاد شده است. شخصی یعنی همان وجوبی که با این فاکرمه ایجاد شد. همین وجوب را تعلیق بر آمدن زید می کنیم. در تعلیق نیاز به توسعه نیست. یا ملکیتی که با بعت ایجاد می کنیم می توان معلق بر آمدن زید کرد (انفکاک انشاء از منشا نیز اشکالی ندارد) مثل قضیه حینیه می شود. یعنی جزئی را در همان ظرف خاص ایجاد می کنیم. وجوب را در ظرف خاص ایجاد می کنیم. تعلیق، تضییق نیست بلکه ایجاد یک امر جزئی در ظرف خاص است. مانند باب وصیت که الان انشاء ملکیت بعد از فوت می شود. تحقق ملکیت در زمان فوت جزئی است ولی الان آن را ایجاد می کنیم. مرحوم شیخ این مطلب (تعلیق) را در مکاسب قبول کرده است.

نتیجه: ایجاد وجوب در ظرف خاص اشکالی ندارد.

۱. نهاية الدراية في شرح الكفاية، محمد حسين اصفهاني، ج ۲، ص ۶۰.